

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. شخصی برای ما نامه داده است، امروز صبح آن را می خواندم، در این نامه هایی که [برای ما می فرستند] خیلی چیزهای جالبی هست. در یکی از آنها نوشته بود: حاج آقا رفقای طهران از شما مایه می گذارند و می روند مدام صیغه می کنند - درد دل داشته - و باعث از بین رفتن خانواده ها می شوند و فلانی ناراحت می شود. گفتم: خب یکی دیگر خوشحال می شود این به آن در! ما این نامه ها را می خوانیم و خلاصه شکایت دارند که چرا می روند صیغه می کنند! این بحثی که الآن درباره ازدواج داریم، امیدها و نگرانی هایی را از هر دو طرف به وجود آورده است که بالأخره قضیه به کجا می خواهد برسد و آیا این روند، روندی است که به نفع نسوان تمام خواهد شد یا به خلاف تمایل آنها، فعلاً نگران هستم!

تلمیذ: فحش هایش را ما خوردیم. رفتیم طهران و کرمان ...

استاد: چرا مگر به شما چیزی گفتند؟ البته شما که سابقه تان چیز نیست مثل اینکه شما از تبلیغ فقط همین یک چیز را بلد هستید! آخر آدم صدتا مطلب می گوید بعد یکی وسطش می گوید ولی شما از صدتا ۹۹ تا وسطش را می گوید!! لابد می گویند که آقا حتماً یک چیزی اش می شود!

تلمیذ: بله، این را هم گفتند آقا ...

استاد: خب پس اگر این طور است **فلا تلومنَّ إلاّ نفسک!**

تلمیذ: آقا رفتیم کرمان گفتند که چرا خودش نمی گیرد و همیشه می گوید بگیرید، گفتم که امسال آمدیم بگیریم، بفرمایید چه کسی حاضر است؟! دیدم کسی نیامد!

استاد: - نه آقا، می گویند: کرمانی ها مهمان نواز هستند. به آقای ... گفتم: آقا شنیدم کرمانی ها از همه قسم و همه طور خیلی مهمان نواز هستند. گفت: حضرت آقا در خدمتتان هستیم! گفتم: چند سال است ما می آییم و هیچ هم در خدمتتان نبودید، دیدیم بساطی هست و ...!

تلمیذ: یکی را در کرمان گرفته بودند معتاد بود. او را به دادگاه بردند و قاضی به او گفته بود: روزی چقدر مواد می کشی؟ گفته بود که مثلاً روزی یک مثقال، مواد می کشم. قاضی گفته بود که خود هوای کرمان یک مثقال و نیم تریاک دارد! بیشتر از این شاید مواد می کشی!

کیفیت اعمال فصل و عدم اعمال جنس در تشکل

و العَجَبُ مِنْ صَاحِبِ الْمَبَاحِثِ الْمَشْرِقِيَّةِ مَعَ تَقَطُّنِهِ بِهَذَا الْأَصْلِ حَيْثُ ذَهَلَ عَنْهُ حِينَ
أَقَامَ حُجَّةً عَلَى إِثْبَاتِ الْهَيْوَلِيِّ وَقَدْ أَهْمَلَ فِي إِعْمَالِهِ^۱.

بحثی که مرحوم آخوند در اینجا مطرح کرده

بودند راجع به کیفیت اعمال فصل و عدم اعمال

جنس در تشکل بود، فرمودند که جنس فی حدّ نفسه

تحصّلی ندارد و این تحصّل و تعین از ناحیه فصل

اعمال می شود و اگر قرار باشد نفس طبیعت نوعیه

کلیه فی حدّ نفسه اقتضای فصل و تعین را بکند

بنابراین باید خود جنسیت همه فصول را در یک

تعین واحد گرد بیاورد؛ زیرا تمایزی بین فصل و

فصل دیگر در اراده و اختیار جنس نیست پس اگر

جنس بخواهد فصل را به وجود بیاورد، لازمه آن

اجتماع فصول متعدده در نوع واحد است و اگر خود

این جنس بخواهد یک فصلی از فصول را مقتضی

باشد، اشکال دیگری که از این جهت برمی گردد این

است که یک فصل بتواند خودش منوع همه انواع

باشد؛ زیرا وقتی جنس اقتضای یک فصل را می کند،

آن به همان کیفیت تعین پیدا کرده است و شیء

دیگری نمی تواند مقتضای برای اعمال جنسیت باشد

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۱.

و خود جنس وقتی که اعمال می کند و فصل را محقق می کند و به واسطه تحقق فصل، صورت خارجی نوعیه تشکیل می شود دیگر باید این نوع همه انواع را دربر داشته باشد که این هم طبعاً خلاف است.

تحقق صورت نوعیه به واسطه اعمال فصل

استفاده‌ای که از اینجا می شود این است که صورت نوعیه که مقتضی استجلاب این جنس است، به واسطه اعمال فصل تحقق پیدا می کند؛ یعنی فصل می آید نیاز جنس را که در ذاتش فقر و نیاز و استجلاب برای علت هست را برطرف می کند و آن جنس را به همان کیفیت خود درمی آورد؛ جنسی که مبهم بوده و مقتضای ابهام او همان نیاز و احتیاج است. این مطلب تمام شد.

کلام فخر رازی راجع به تحصل جنس در باب صور فلکیه

مرحوم آخوند با کلام فخر رازی تتمه‌ای برای این مطلب ذکر می کنند، ایشان می فرمایند که فخر رازی در اینجا اشتباه کردند و باینکه خود ایشان معترف هستند به اینکه خود جنس در اینجا ابهام دارد و تعین ندارد، تعجب است که چطور در باب صور فلکیه قائل به تحصل جنس شدند و در اثبات حجت

بر وجود هیولا در فلک، مطلب را به این کیفیت نقل کردند که از آنجایی که جسم اقتضای کیف و کم را می‌کند بنابراین اقتضای کم و کیف به خود جسمیت برمی‌گردد پس باید در همه جا این مسئله وجود داشته باشد در حالی که در جاهایی می‌بینیم که خود جسمیت اقتضای کم، کیف، مقدار و شکل را ندارد و یا اینکه باید امر حالی در او باشد که مقتضی این مسئله باشد که در این صورت همان اشکال در اینجا به وجود می‌آید، چون امر حال در جسمیت - این ماده فلکیت - از نقطه نظر عموم و کلی بودن خودش، دیگر تفاوت نمی‌کند که چه امری است. همان در همه جا ممکن است به یک نحوی وجود داشته باشد یا امر مباین است که آن مسئله افحش خواهد بود یعنی چگونه آن امر مباین می‌تواند تأثیر بگذارد. ایشان از اینجا اثبات کردند که باید این مسئله شکل و مقدار به خود فلکیت و جسمیت او برنگردد بلکه باید به محل این، که یک محل متحصّل است برگردد که همان هیولای اولیه در صور فلکیه و اجرام باشد.

حقیقت افلاک

البتة مسئله فلک، مسئله قلیل الجدوی است که

بخواهیم راجع به این قضیه صحبت کنیم که حقیقت افلاک چیست و به چه کیفیتی است. مجمل صحبت اینکه، نه آنچه که قدما گفته‌اند می‌توان به آنها اعتماد کرد که حقیقت فلک را یک امر رقیقی می‌دانند که عبارت از هیولای اولیه است که همه این اجرام از آن هیولا تشکیل شدند، البته در این بحث است که شما که آن هیولا را ماده‌المواد برای اجرام سماوی می‌دانید، از نقطه نظر ماده بودن چه تحقق خارجی می‌توانند داشته باشند و در تحت چه ماده‌ای قرار دارند؟ آیا آنها جزء لایتجزئی دارند یا اینکه بسیط هستند و ما در بساطت خودشان چگونه حکم می‌کنیم؟

منتفی شدن مسئله بساطت با مسائل فیزیکی جدید

امروز که مسئله بساطت با همین مسائل فیزیکی جدید به‌طور کلی منتفی است و ترکیب در اشیاء مقتضی است حتی در پروتون و الکترون هم مسئله، مسئله ترکیب است الا اینکه آن ترکیب در آنجا به صورت یک ماده فشرده‌ای درمی‌آید که اسم آن را انرژی می‌گذارند و به واسطه شکستن او، آن ماده خارج می‌شود. باز این مسئله ترکیب در اینجا وجود

دارد و نمی‌توانیم این مسئله را انکار کنیم یعنی گرچه از نقطه نظر تکنیک خارجی نتوان نسبت به این مسئله دست یافت ولی از نقطه نظر عقلی یک حدّ یقینی برای تجزیه اشیا نمی‌توانید قائل بشوید.

مردود بودن نظریه بیگ‌بنگ

و اما مسئله جدید، اصل و حسابی نمی‌تواند داشته باشد و الآن هم قضیه رد شده است. در آن واقعه بیگ‌بنگ می‌گویند که اصل اولی اشیا، یک انفجار بزرگی بوده است و از آنجا همه اشیا به وجود آمدند، خب آن نقطه انفجار چه بوده است؟ مثلاً گاز بود یا ماده بود و یا به چه نحوه‌ای بوده است؟ این یک حدس و تخیلاتی است که از آن حدس و تخیلات یک برداشت‌هایی می‌شود و بعد از یک مدتی هم آنها رد می‌شوند. همان‌طور که الآن قضیه بیگ‌بنگ دارد رد می‌شود و دیگر به این قضیه خیلی توجهی نمی‌کنند، گرچه کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شده است.

عجز ادله علوم جدید برای نفی مسائل وحیانی و سبع سماوات

اشکالی که در اینجا است این است که واقعیات خارجی برای ما این‌طور نیست که همه ملموس

باشند. وقتی افرادی که بهره‌ای ندارند، می‌آیند از طریق دست‌آوردهای امروزی به مسائل وحیانی اشکال می‌گیرند، در این نقطه به این اشکال بر می‌خورند که شما که در اینجا قائل هستید به اینکه علوم جدید، سبع سماوات و هفت آسمان را قبول ندارد و رد می‌کند، از کجا این مسئله را می‌گویید و از کجا قائل هستید به اینکه این سبع سماواتی که در آیه قرآن هست با توجه به مسائل جدید [قابل اثبات است]؟! در حالی که فقط تا آنجایی که انسان ماده باشد باید در محیط ماده و جرم قرار بگیرد و این جرم غیر از این نیست بنابراین تا هر کجا که می‌رویم همین جرم وجود دارد و همین جرم برقرار است، این یک آسمانش، آن شش تا آسمان دیگر در اینجا چه ماهیتی می‌توانند داشته باشند؟! اگر منظور از آسمان، سماوات و اجرام سمایی است که اینها به واسطهٔ وسائل جدید مشخص می‌شوند و هرچه باز دورتر برویم، می‌گویند که یک سیارات و ستارگانی کشف می‌شود و همهٔ آنها در مسئلهٔ جرمیت و جسمیت اجرام سماوی وجود دارند،

اینکه ما رسیده باشیم به یک عالمی که خارج از این جرمیت باشد، نتایج علوم جدید این مطلب را نمی‌رساند بلکه آنچه که می‌رساند این است که اینها طبقاتی دارند؛ بعضی دورتر هستند و بعضی نزدیک‌تر هستند و برحسب آن مدار خودشان نسبت به زمین فاصله دارند بنابراین این سبع سماوات در قرآن نمی‌تواند معنایی داشته باشد.

البته در همان بحثی که در مسئله افق وحی داشتیم مطرح کردیم که مسئله سبع سماوات به‌طور کلی به سبع سماوات سفلی و علوی برمی‌گردد و دلیلش همان آیه ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَا نَهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾^۱ است که در آنجا این رجم شیاطین به‌واسطه ارتباط بین شیاطین و اجرام سماوی، یک ارتباط مکانی نیست که قدرت پرواز و حرکتشان در یک محدوده باشد و سقف پرواز اینها از آن محدوده

۱. سوره ملک (۶۷) آیه ۵.

ترجمه: «و ما آسمان دنیا را به چراغ‌های انجم رخشان زیب و زیور دادیم و به تیر شهاب آن ستارگان شیاطین را راندیم و عذاب آتش فروزان را بر آنها مهیا ساختیم.» (محقق)

بالا تر نرود، زیرا در آیه قرآن دارد که ﴿لَا يَسْمَعُونَ
إِلَىٰ آلِ مَلَأِ آلِ أَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ
جَانِبٍ﴾^۱ اینها نمی‌توانند نسبت به ملاء اعلیٰ نفوذ
کنند و از مطالب و جریاناتی که بر این عالم هست،
اطلاع پیدا کنند.^۲

خب طبیعی است که این مسئله تقدیر و تمثیت
امور در مسائل و عالم ماده خارج از این قوانین
سماوی و مادی است و این قضیه باید در عالم مشیت
و ملکوت شکل بگیرد نه در کره زحل و عطارد و
کهکشان راه شیری و اردشیری و...!! اینها که جای
تصمیم‌گیری و تقدیر و اراده نیست که این قضایا
بخواهد در آنجا تحقق پیدا کند پس اینکه [آیه قرآن]
دارد ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ﴾ این
دلیل بر این است که منظور از سبع سماوات سماء
دنیاست که همین عالم اجرام هستند و شش آسمان
دیگر آسمان‌های مثال، ملکوت سفلی، عُلَیَا، عالم

۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۸.

ترجمه: «تا شیاطین هیچ از وحی و سخنان فرشتگان عالم بالا نشنوند و از
هر طرف به قهر رانده شوند.» (محقق)

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۲۶۳.

جبروت و لاهوت، اسماء کلی و بعد هم دیگر همان مسئله ذات که مافوق عالم است و اطلاق عالم بر آن مرتبه، اطلاق صحیحی نیست چون محدودیتی ندارد. این مسئله فی حدّ نفسه [مطلب را] می‌رساند.

تلمیذ: عالم ماده و مثال با جبروت، لاهوت و ... اینها که فرمودید هفت تا آسمان نمی‌شود. آیا عالم مثال با ملکوت اسفل دوتاست؟

استاد: چرا هفت تا نمی‌شود؟! بله، دوتاست.

اینها شش تا آسمان می‌شود با خود آن عالم عقل کلی که مقام واحدیت است هفت تا می‌شود و بعد هم آن ذات است.

تلمیذ: ذات که خارج از این عوالم شد.

استاد: چون ذات، عالم به حساب نمی‌آید لذا

هفت تا عالم درست شد؛ ماده، مثال، ملکوت سفلی، ملکوت علیا، جبروت و لاهوت و عالم عقل که همان مقام واحدیت است هفت تا شد. این مسئله، مسئله خیلی روشنی است یعنی گمان نمی‌کنم اصلاً نیازی به این طرف و آن طرف دویدن و گریبان چاک زدن باشد.

نکته‌ای که در اینجا است این است که اگر ما این

مطلب را نپذیرند بگویند که آقا شما این حرف‌ها را

از کجا درآورده‌اید؟! شما از خودتان دارید می‌گویید

که این عوالم اینجا هستند! [می‌گوییم که] ما از آیات

قرآن و روایات و این مسائل استفاده می‌کنیم. حالا اگر بگویند که نه، این طور نیست و منظور از سماء دنیا همین آسمانی است که داریم ستارگانش را می‌بینیم و آن سماوات دیگر را نمی‌بینیم و باید توسط دستگاه‌ها و تلسکوپ‌هایی دیده بشود یا اینکه نه، اصلاً به طور کلی قابل دیدن نیستند. [می‌گوییم که] صحبت در این است که علم همیشه اثبات می‌کند و حق رد کردن و نفی کردن را ندارد، شما می‌گویید که این آسمان تا جایی که علم ثابت کرده همین است. می‌گوییم که بسیار خب ولی از کجا می‌گویید که غیر از این نیست؟! آن را به ما بگویید. شما با چشم‌های تلسکوپ‌تان مدام می‌آید به دست می‌آورید که الآن فلان ستاره هم کشف شد و چند سال نوری با زمین فاصله دارد، خیلی خب ما این را هم قبول کردیم و روی بقیه ستاره‌های زمین گذاشتیم. حالا عالم تمام شد؟! نه! حالا صبر کنید ممکن است چند سال دیگر هم تکنولوژی ما به یک حدی برسد که بتوانیم در این صورت یک افق دورتری را از اجرام کشف کنیم. می‌گوییم که آن را هم روی کشفیات قبلی

گذاشتیم تا صد سال دیگر را هم گذاشتیم تا هر جا که بروید طوری نمی‌شود. یک کره به کرات دیگر اضافه می‌کنیم یا یک ذوزنقه به ذوزنقه‌های دیگر اضافه می‌کنیم یا یک مکعب و هرم دیگر اضافه می‌کنیم! همه این مسائل درست است ولی در آخر چه می‌شود؟! آیا علم می‌تواند بگوید که غیر از این جرم، آسمان و سماء دیگری که مافوق این جرم ظاهر و قابل مشهود است، وجود ندارد و او را نفی کند؟ وقتی شما نمی‌توانید یک هم‌چنین چیزی را ثابت کنید چطور آن وقت می‌گویید که هفت آسمان نیست؟! لعلّ اینکه آنچه که محیط بر این اجرام سماوی است یک جرم دیگری است که آن جرم دیگر الآن از تکنولوژی بشر به دست نمی‌آید و ممکن است فردا به دست بیاید. از عهده کشف آن جرم دیگر مماثل که به عبارت فلاسفه هیولا برای این اجرام هستند عاجز است. وقتی که تکنولوژی عاجز باشد چطور شما این قضیه را رد می‌کنید؟! از کجا می‌گویید که این اجرام و این آسمان در محدوده اجرام همین است و جز این نیست! این «جز این نبودن» از کجا گفته شده است؟!

تکنولوژی شما به این مسئله نرسیده است ولی
اینکه می‌گویید: اینها [آسمان‌ها] نیست از کجا آمده
است؟! بله، می‌گوییم که الآن از انعکاس نور در
تجهیزات جدید کشف می‌کنند که فلان ستاره هم
باید در آنجا باشد. می‌گوییم که روی چشممان بسیار
خب [قبول می‌کنیم] اما اینکه بعد از این عالم که
عالم ماده باشد یک عالم دیگری که محیط به این
باشد و در آن احاطه، صورت جرمیت شکل دیگری
داشته باشد، شما از کجا آن را نفی می‌کنید؟! بحث
در اثبات نیست بحث در نفی آن است و اینکه مافوق
او وجود نداشته باشد و مافوقِ [مافوقِ] او وجود
نداشته باشد تا اینکه به هفت تا برسد، این را از کجا
رد می‌کنید؟! وقتی که این طور شد، سراغ آیه قرآن
بیچاره می‌آییم و می‌گوییم که آیه قرآن اشتباه است!
آیه قرآن براساس بطلمیوسی درست شده است یا
براساس فرهنگ آن زمان تدوین شده است، پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم خبر نداشته است که
تکنولوژی جدید می‌آید و پرده از این معما برمی‌دارد
و همه آیات را باطل می‌کند و از بین می‌برد! پیغمبر

به فکر امروز نبوده و چشم او فقط یک متر جلوتر را
می‌دیده است! اصلاً پیغمبر نمی‌دانسته که تلسکوپ
چیست! فقط با چشم می‌دیده است تازه آن‌هم با
چشم بی عینک چون آن موقع عینک هم نبوده است
پس این آسمان و ستاره‌هایی که می‌بینیم، همین
هستند!

مگر می‌کرد درویشی نگاهی *** درین دریای پر دُر الهی
کواکب دید چون در شب افروز *** که شب از نور ایشان بود چون روز
تو گفتی اختران استاده‌اندی *** زبان با خاکیان بگشاده‌اندی
که هان ای غافلان هشیار باشید *** برین درگه شبی بیدار باشید^۱

* * *

از آن چرخه که گرداند زن پیر *** قیاس چرخ چرخنده همی گیر^۲

این وضعیتی که الآن دارید مشاهده می‌کنید برای
همان وقتی است که ما نگاه می‌کردیم و به قول بچه
لات‌ها و داش‌ها آن قدر که سوی چشم ما قد می‌داد،
بدون عینک [می‌گفتیم همین هست و غیر از نیست]
چون زمان پیغمبر که عینک نبوده است و آنچه که در
محدوده فکر ماست همین چیزهایی است که داریم
می‌بینیم و پیغمبر هم گفته **سبع سماوات** یعنی آن که
نورش خیلی زیاد است مثل ماه و خورشید که خیلی

^۱ . اسرارنامه عطار، بخش دوازدهم، بخش ۶: **الحکایه و التمثیل**.

^۲ . **خمسه نظامی**، خسرو و شیرین، بخش ۳: در استدلال نظر و توفیق
شناخت.

چشم آدم را می‌زند آسمان اول است، آن ستاره‌هایی که نورشان زیادتر است آسمان دوم هستند و همین‌طور تا ستاره‌ای که نورش کم است اسم آن را آسمان هفتم می‌گذاریم و بعد هم می‌گوید: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ﴾! اینجا و آنجا [در فهم این آیات] گیر می‌کند بنابراین می‌گوید: این آیات را اصلاً کنار بگذاریم! واقعاً نمی‌دانم این چرت‌وپرت‌های جدید از کجا درآمده است! اصلاً وقتی این مطالب را می‌خوانم جداً به جان شما تهوع پیدا می‌کنم! باور نمی‌کنید؟! از این همه خریت بشر تهوع پیدا می‌کنم که بیاید به اینجا برسد که یک هم‌چنین مزخرفاتی را بگوید! آخر اینها هذیان است واقعاً نمی‌دانم عقل این مردم کجا رفته است! فیزیک ثابت کرده است که این اجرام سماوی هستند و انتها ندارند. خیلی خب این مقدار را ثابت کرد اما اینکه بعد از این چیز دیگری هست را نمی‌تواند نفی کند و بگوید که همین هست و غیر از این نیست. فیزیک می‌گوید که من تا اینجا رسیدم، خب از این به بعد آن به من ارتباط ندارد و بقیه آن به قرآن مربوط است.

چرا دیگر باید بیایم رد کنیم و حالا که رد کردیم، تازه بگوییم که اشتباه است و حالا که اشتباه است پس کنار بگذاریم بنابراین قرآن از حجیت ساقط می‌شود، وقتی از حجیت ساقط شد مربوط به فرهنگ همان زمان است و مردم باید بیایند برای خودشان اخلاق و احکام درست کنند!

مذمت تغییر معانی کلمات در عصر جدید

به قول امروزی‌ها بایدها و نبایدها درست بکنند. حوزه ما هم باید و نباید درآورده است، واجب و ضرورت و حرمت را برداشته‌اند، نشست درباره بایدها و نبایدها می‌گذارند! مثل ساختمانی که نشست می‌کند! من وقتی اینها را می‌خوانم جداً هرچه خوردم برمی‌گردانم! آخر احمق‌ها شما دیگر چرا؟! دیدید کسی یک جایی می‌نشیند یا می‌گویند: ساختمان نشست کرده، پل نشست کرده؟! اینها هم نشست‌ها درباره بایدها و نبایدها می‌گذارند! به ترجمه، «برگردان» می‌گویند! اِ اِ در همین حوزه می‌گویند! دور برگردان دیده‌اید؟! آخر آدم بیکار و عمامه به سر، برگردان یعنی برگشت! ترجمه به معنای برگشت نیست بلکه ترجمه یعنی تغییر؛ تغییر

از صورتی به صورتی دیگر، به معنای برگشتن نیست. برگشتن یعنی شما این طوری ایستادی و روی خودت را به طرف کردی حالا پشتت را به یکی دیگر می کنی! این را برگردان می گویند!

حالا فهمیدید ترجمه چیست جناب آقای...؟! وقتی که شب می خوابید و پشتتان را به همدیگر می کنید و قهر می کنید این را برگردان می گویند!! به خانم می گویی: ترجمه کن یعنی دور برگردان بزن!! آنهایی که ترجمه را به برگردان معنا کرده اند مثل اینکه برای قزوین بودند!! فرهنگ سرا داریم؟! فرهنگستان داریم! استان، اُستان، پستان و مستان از این حرف ها زیاد داریم! جداً نمی دانم آیا اینها صبح کله پاچه خورند می آیند این چیزها را درست می کنند؟! به هلی کوپتر چرخ بال می گویند! اِ! تو را به خدا اسم هلی کوپتر که به این قشنگی است دیگر چرخ بال و دُم بال ندارد، اینها چیست که واقعاً درآوردند؟! ما تازه افتخار می کنیم که از نظر هوش و حواس و فراست و این چیزها بهترین ملل دنیا هم هستیم! به هلی کوپتر چرخ بال می گویند، به ترجمه

برگردان می‌گویند، دیگر افتضاح قضیه درآمدہ است.

خطر مهم و مصیبت بزرگ عوض کردن کلمات عربی

یک دفعه در تلویزیون می‌دیدم که باهم صحبت می‌کردند، مجری هم صدایش درآمدہ است می‌گوید: این [کلمه] دیگر مشکل ندارد. آن طرف هم می‌گوید: بله، البته این [کلمه] خیلی مشکل ندارد یعنی دلیلی ندارد بر اینکه کلماتی که مردم با آنها مانوس هستند و در فرهنگ رفته است را [تغییر بدهند]. [الآن خیلی از کلمات ما اصلاً وارد فرهنگ شده است، همین کلمه کمیته که یک لغت فرانسوی است یعنی یک نهاد امنیتی، حالا اگر کلمه کمیته را بخواهیم عوض کنیم که دیگر یک اسم شده است مثل کمیته امداد و ... پس اشکالی ندارد که گفته بشود. از همه مهم‌تر و مصیبت ما آنجایی است که دارد کلمات عربی عوض می‌شود و اصلاً به‌طور کلی از اذهان کنار می‌رود! خطر آنجاست! والا حالا یک کمیته، چرخ‌بال، گردبال و بال‌بال و از این حرف‌ها زدن که مشکلی نیست.

کلمه موبایل را به تلفن همراه تغییر دادند، آخر

موبایل اسم خودش هست دیگر. حالا اگر این تلفن همراه شما همراهتان نباشد پس دیگر موبایل نیست؟! من که همراهم نیست البته الآن هست چون مجبور بودم والا اغلب اوقات در ۲۴ ساعت شاید ده دقیقه بیشتر این تلفن همراه، همراه ما نباشد. همیشه روی میز است و برای خودش هم زنگ می‌زند و ما هم اصلاً کاری نداریم که چه کسی زنگ می‌زند، می‌گذاریم زنگ بزند. بعد خودش خسته می‌شود و خاموش می‌شود و دیگر زنگ نمی‌زند. هر وقت هم حال داشتیم می‌رویم یک نگاه می‌کنیم ببینیم اسم چه کسی آنجا افتاده است و تلفن را برمی‌داریم! جداً می‌گوییم، برای من خیلی از اوقات اتفاق می‌افتد که حال یک سلام کردن هم ندارم؛ یعنی حال ندارم سلام علیکم و رحمة الله را بگوییم. زنگ می‌زند و جلوی چشمم هم هست و می‌بینم، نه اینکه نبینم اما حال اینکه موبایل را بردارم و بگوییم که سلام علیکم آقا حوصله و حال ندارم را ندارم. می‌گذارم برای خودش زنگ می‌زند و بنده خدا می‌فهمد مشکل و مطلبی هست. حالا می‌گویند: «تلفن همراه»، خب

موبایل می‌گوییم دیگر این چانه‌مان طوری نمی‌شود!
همان طوری که کلماتی از فارسی به آنجا می‌رود پس
کلماتی که در آنجا وضع شده است باید همین‌جا
باشد. حالا می‌گویند که ما هویتمان را ازدست
می‌دهیم، ماشاءالله خیلی هم با هویت هستیم!
مخصوصاً در این دوره و زمانه ترس و نگرانی داریم
که این هویتمان از بین برود. مگر هویتی برایمان
مانده است که خیلی نگرانش هستیم؟! دیگر
علی‌کلّ حال اینها چیزهایی است که یک مقداری از
بی‌کاری این مسائل برای انسان حاصل می‌شود!

شیرینی فرهنگ‌ها به دخالت دادن لغات دیگر و هضم کردن آن لغات در فرهنگ

عبارات باید عربی باشد، همان کلمات خودش
باید باشد، اصلاً شیرینی فرهنگ‌ها به دخالت دادن
لغات دیگر و هضم کردن آن لغات در فرهنگ است،
چه عیبی دارد که در فرهنگ ما، آن الفاظی که مربوط
به زبان انگلیسی است وجود داشته باشد و آن الفاظی
که مربوط به زبان عربی است در فرهنگ ما وجود
داشته باشد؟! در عربی هم خیلی از الفاظ فارسی
بوده و در آنجا رفته معرّب شده است. حالا آیا آنها
بیایند و این کلمات را عوض کنند و ما بیاییم

پان ایرانیسم درست کنیم، عرب‌ها بروند پان عربیسم
درست کنند و خارجی‌ها هم بروند پان آلمانیسم و
پان امریکایی درست بکنند و پان پان دریاورند؟!!

لزوم وحدت ملت‌ها و ادیان

لزوم ارتباط با ملل یهودی و مسیحی

اینها همه چیزهایی است که باعث دور شدن ما از
خود و از آن هویت انسانی ما می‌شود، به جای اینکه
ما ملت‌ها بیاییم و بر سر یک سفره بنشینیم و در یک
مجموعه قرار بگیریم و همه باهم در یک جریان واقع
بشویم، نه آن جریانی که اعتقاد ما را زیر سؤال ببرد
بلکه آن جریانی که نقاط انسانی ما را تحریک کند و
مسائل انسانی ما را به وجود بیاورد و آن را تأکید بکند
[این کارها را می‌کنیم]. آن وقت در اینجا بین شیعه،
سنی، یهود و نصاری چه فرقی می‌کند؟! اگر مسئله
ما مسئله وحدت شیعه و سنی باشد چرا وحدت با
یهود و نصاری نباشد؟! آنها با ما چه فرقی می‌کنند؟!
ما در مسائل اعتقادی اصلی خودمان با اهل تسنن
اختلاف داریم ولی می‌گوییم که اختلافات کنار
گذاشته بشود و در آن مجموعه، رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که پیغمبر ماست، قرآن کتاب

ماست، مکه قبله ماست و امثال ذلک، این نقاط و این نکات مدنظر قرار بگیرد و بعد آن جهت وحدت و اتصالی که در اینجا برقرار می شود بیاید و کم کم آن روح ائتلاف را ایجاد کند، آن وقت چقدر در اینجا مسئله عالی می شود! همین مطلب را شما به عنوان یک دایره وسیع تر و شمول تر نسبت به مسائل یهودیت و نصاری و امثال ذلک برقرار کنید! چرا ما باید از نصاری و مسیحیت دور باشیم؟! مگر آنها خدا و پیغمبر ندارند؟! آیا این دور شدن ما نسبت به مسیر و اسلام ما کمکی می کند و نزدیک شدن ما باعث ازدست دادن اعتقادات ما می شود؟! یا اینکه نه، آنها جذب می شوند؟!!

بله! اگر در جایی موقعیتی بود که انسان به واسطه نزدیک شدن به آنها کم کم در اعتقادات خودش سست بشود، آنجا نباید این کار انجام بشود و مسئله فرق می کند؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آلَ يَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾^۱ در آنجا این

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵۱. رساله مودت، ص ۲۰۰:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، طائفه یهود و نصاری را دوست خود مگیرید.»

مسئله پیدا می‌شود. ولی اگر همسایه یا آشنا یا رفیق است، انسان با آنها گرم می‌گیرد و صحبت می‌کند مگر چه می‌شود؟! آنها هم انسان و بشر هستند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که آمد این افراد را مسلمان کرد اینها از شکم مادرشان که مسلمان به دنیا نیامده بودند بلکه همین کفار و عبده او ثان بودند. پیامبر آمد با اینها چه کار کرد؟! از اول چوب را کشید و در مغز آنها زد و گفت که مسلمان بشوید یا آمد و رفت با آنها خندید و صحبت کرد که حالت چطور است، زن و بچه‌ات چطور هستند و آیا گرفتاری نداری و...؟! دیدند عجب پیغمبر خوش اخلاقی است و این طور نیست که آنها بت می‌پرستند و ایشان نماز می‌خوانند و... ببینید این راه، راه نفوذ در دل‌ها است.

ما در یک جایی بودیم و دوتا مسیحی در آنجا بودند و ما داشتیم یک چیزی می‌خریدیم و گفتیم که آنچه که می‌خریم برای اینها هم بخریم. من به آن شخص گفتم که برای اینها هم بگذار، آن شخص تعجب کرد و گفت که قوم و خویش هستند؟! گفتم:

نه انسان هستند و می‌خواهم برایشان چیزی بخرم!
هم آن فروشنده تعجب کرد و هم اینها اصلاً مات
ماندند که ما داریم چه کار می‌کنیم! یک چیز عادی و
ساده بود ولی اشک این بیچاره درآمد بود مدام ما را
می‌بوسید و ده دفعه تشکر کرد که چه چیز عجیبی
دیده است. خب مگر پیغمبر چه کار می‌کرد؟! حالا
این کاری که با آنها کردم درست بوده یا نبوده
است؟!!

روش توحید

گفتم که این دستور اسلام است اینکه [چیزی
نیست] این نحوه و روشی که بوده است روش
توحید است. در روش توحید است که منظر رایی و
مرئای رایی به آن اصل ربط و آن حقیقت ربطیه
برمی‌گردد، با حذف پوشش‌ها و با حذف آن شرایط
و ظروفی که آن اصل را در پوشش گرفته و
نمی‌گذارد برسد.

نگاه اولیاء و عرفاء به اصل

اولیاء به آن اصل نگاه می‌کند، عارف می‌آید به
آن اصل نگاه می‌کند ما هم می‌آییم نگاه می‌کنیم به
اینکه کت او با ما فرق می‌کند، ما عمامه داریم و او

کت و شلوار دارد پس این یک فاصله شد. بعد می‌آییم می‌پرسیم که اعتقاد تو راجع به این قضیه چیست؟! می‌گوید که به نظر من فلانی خوب است، خوب دیدیم نظرش با ما فرق می‌کند، این دو تا فاصله شد، یکی یکی مدام فاصله‌ها را [زیادتر می‌کنیم] و بعد هم او را کنار می‌گذاریم و خدا حافظی می‌کنیم و به راه خودمان می‌رویم خوب اینکه نشد و مسئله به این کیفیت نبود.

لزوم دعوت مردم به اصل

مدتی پیش در یک مجلسی بودم و در آن مجلس چند نفر نماز نمی‌خواندند و اصلاً نماز را کنار گذاشته بودند شخصی هم به من گفت که اینها نماز نمی‌خوانند. حالا حرف‌ها و مسائل متفاوتی گفته می‌شد و ما هم با اینها می‌خندیدیم، شوخی می‌کردیم، حرف می‌زدیم و انگار نه‌انگار که ما شنیده‌ایم اینها نماز نمی‌خوانند. بعد کم‌کم یک دفعه دیدم این یکی دارد به او می‌گوید که عجب آقای خوبی است! تابه‌حال مثل او ندیده بودیم! تعبیرش این بود: «عجب آقای باحالی است!»! حالا اینکه آنها چه وضعیت ظاهری هم داشتند، بماند. بعد از دو

ساعت که با اینها گفتیم و خندیدیم، هردو جلوی چشم خودم بلند شدند و رفتند نماز ظهرشان را خواندند، بدون اینکه به من بگویند - مثل اینکه خجالت بکشند - و بعد هم نماز خوان شدند و اصلاً ظاهرشان هم تغییر پیدا کرد!

این راهش است یا راه دیگر؟! تا انسان می بیند یک مخالفت در فکر و عقیده‌ای هست بلند شود بزند و طرد کند و بگوید که کنار برو و تو اصلاً از ما نیستی، تو اصلاً مسلمان نیستی، تو کافر هستی، تو یهود هستی، تو نصاری هستی و ما برحق هستیم و راه ما از راه تو جدا است؟! آخر کدام روش و راه پسندیده است و ما باید مردم را به چه طرف دعوت کنیم، آیا باید به آن اصل دعوت کنیم یا به افکار خودمان دعوت کنیم؟! این مهم است که این اتّجاه باید به چه سمت باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد